

تاریخ ۲۹ / ۱۱ / ۲۰۰۸

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

## خروج سربه داران در خراسان

(۷۸۳-۷۳۷ هـ / ۱۳۳۷-۱۳۸۱ م)

مدخل:

در قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) خروج سربه داران خراسان از لحاظ وسعت بزرگترین و از نظر تاریخی مهمترین نهضت آزادی خواهی شرق میانه بوده است (۷۸۳-۷۳۷ هـ = ۱۳۳۷-۱۳۸۱ م) (۱) این نهضت بدون تردید تأثیر حتمی در جنبش‌های دیگری که از لحاظ وضع اجتماعی شرکت‌کنندگان و هدف‌های سیاسی همانند بودند، داشت. از آنجمله بود نهضت مازندران در سال ۷۵۰ هـ (= ۱۳۴۹ م) و نهضت کرمان در سال ۷۷۵ هـ (= ۱۳۷۳ م)، نهضت سمرقند و حوزة رود زرافشان در سال ۷۶۷ هـ (= ۱۳۶۵ م) و نهضت گیلان در ۷۷۲ هـ (= ۱۳۷۰ م) (۲)

در جنبش‌های فوق‌الذکر، دهقانان با بینوایان شهری و پیشه‌وران و غیره غالباً زیر رهبری امیران و فیودالان وارد کارزار میشدند. چون دهقانان و قیام‌کنندگان معمولاً طرح مشخصی نداشتند و تنها روزگار تحمل‌ناپذیر و بغض و نفرت از خودکامگی و غارت و تجاوز مغولان و لشکریان دایم در تردد مغولی، کارد را به استخوان روستائیان رسانده بود، محرک و انگیزه‌شان در این قیامها بود.

امیران و فیودالان محلی نیز برای پس‌پازدن و لغو یا سای‌چنگیزی و تمام نظامات دولتی مغول و کنار زدن فاتحان ترک و مغول و متحدین محلی‌شان از قدرت آنها استفاده میکردند. بطور کلی نهضت‌های ملی در قرن چهاردهم میلادی علیه فیودالیزم بشکل سلک‌های دینی و عرفانی و میسی تیسیزم (باطنیت) تجلی مینمود.

این نهضت‌ها، هرگاه به پیروزی می‌انجامید، غالباً وارد مرحله بالاتر، یعنی مبارزه متحد روستائیان و زحمتکشان شهری بر ضد امیران و فیودال‌ها میشد و در این مرحله بود که جنبش یکسره رنگ طبقاتی میگرفت و گاه نیز به پیروزی زحمتکشان و تشکیل حکومت‌های مقتدر و یا کوچک تهی‌دستان شهر و روستا می‌انجامید. نمونه کاملاً عیار این مرحله، همان جنبش سربداران خراسان و تشکیل حکومت‌های کوچک مردم‌دوستانه و مساوات‌طلبانه سربداران بود (۷۸۳-۷۳۷ هـ).

## زمینه خروج:

در فاصله سالهای ۷۲۰-۷۳۰ ق (۱۳۲۱-۱۳۳۱ م) بخش شرقی خراسان (ناحیه هرات) در تصرف ملوک هرات از سلاله کرت بود و از سال ۷۱۸ هـ = ۱۳۱۸ م امتیازات مهمی بدست آورده و برای نخستین بار مصونیت مالیاتی (معافیت از پرداخت مالیات به دیوان خراسان) کسب کرده بودند. (۳) از این تاریخ متصرفات ملوک کرت (گرد) عملاً مبدل به کشور مستقل و جداگانه ای گشت.

دیگر بخش‌های خراسان (نواحی نیشاپور و مرو و بلخ) همچنان توسط جانشین ایلخان ابوسعید در خراسان اداره میشد. ولی باج و خراجی به حکومت مرکزی نمی‌پرداختند و جوهری که از بابت مالیات گرد می‌آمد، به مصرف نگهداری دستگاه اداری ماموران و لشکریان فیودال میرسید. (۴)

وضع اقتصادی خراسان در این دوره سخت وخیم بود. بسیاری از نواحی آن بر اثر تهاجم و غارت شاهزاده یساور چغتائی که چند تن از امیران محلی نیز به وی پیوسته بودند ویران گشته بود (۷۱۶-۷۱۷ هـ = ۱۳۱۶-۱۳۱۷ م) یساور نه تنها خراسان را غارت کرد و غلات را طعمه آتش ساخت (۵) بلکه عده کثیری از روستائیان را به بردگی برد. (۶) قحطی ملخ نیز هم‌قدم وی بود. (۷) ایلخان ابوسعید بهادرخان امیر شیخعلی را بحکومت خراسان برگزید و خواجه علاالدین محمد هندو صاحب دیوان را بوزارت وی معین کرد. (۸)

علاءالدین هندو پس از آنکه به وزارت خراسان منصوب گشت (۷۳۱ هـ = ۱۳۳۰ م) کوشید تا اندازه‌ی بی، وضع اقتصادی آن ناحیه را بهبود بخشد و وصول مالیات‌هایی را که ملوک و ماموران دیوان خود سرانه از مردم میگرفتند، موقوف کند. با وجود آنکه اقدامات صاحب دیوان، نتایج نیک ببار آورد، ولی کافی به نظر نمیرسید و از ستمگری‌های بزرگان صحرائشین مغول و ترک بر رعایا کاملاً ممانعت نمی‌کرد.

اعیان مغول و ترک در خراسان بسیار مقتدر بودند. بویژه امیران طایفه «اویغور» (ترک زبان) و طایفه مغولی «اویرات» نفوذ فراوان داشتند. (۹)

نیرومندترین سران ملوک الطوائف خراسان عبارت بودند از: امیر شیخعلی جانشین ایلخان که فرزند امیر علی قوشچی بود. رئیس طایفه اویرات، امیر ارغونشاه از قبیله جانی قربانی و نوه امیر نوروز و نتیجه ارغون اگی بود. که نواحی نیشاپور و طوس و مشهد و ابیورد و غیره را به تصرف خویش درآورد بود، امیر عبدالله مولائی صاحب قهستان، امیر محمود اسفراینی صاحب اسفراین، امیر محمد توکل که او نیز از طایفه جانی قربانی بود. این فیودال‌های بزرگ که از اعیان صحرائشین مغول بودند، دارای دسته‌های نیرومند لشکری بودند و در متصرفات خویش مالک الرقاب مطلق شمرده میشدند و خود را تقریباً مستقل و مجزا از حکومت مرکزی می دانستند.

منابع تاریخ خاطر نشان میسازد که، امیران طایفه جانی قربانی ظالم و بیرحم و متجاوز به حقوق رعایا و خرده مالکین محلی بوده‌اند. (۱۰) پس از مرگ ایلخان ابوسعید، جنگ داخلی بین خانها و امیران فئودال شدت یافت و خودسری و ستمگری آنان افزون گشت.

امیران خراسان در آغاز سال ۷۳۷ هـ (= بهار ۱۳۳۶ م) طوغای تیمورخان را به ایلخانی برگزیدند. بگفته ظهیرالدین مرعشی: «عرصه خراسان بر رعایا تنگ شد و ظلم از حد بگذشت، علی الخصوص طایفه تازی (تاجیک) در معرض تکلیف ماندند و مردم به ستوه آمدند». (۱۱)

علاوه بر آن، از لحاظ معتقدات مذهبی، خراسان یکی از کانون‌های اصلی شیوع تصوف بشمار میرفت. مصنفینی از قبیل ابوالقاسم قشیری، جلالی هجویری، خواجه عبدالله انصاری (هر سه تن در قرن یازدهم میزیستند) که افکار و عقاید متصوفه را به شکل مدون و مرتب بیان کرده‌اند، از خراسان برخاسته‌اند.

در اینجا، خانقاه‌های مشهور شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوسعید فضل الله مهنه ای در قرن یازدهم میلادی (پنجم، ششم هجری) تاسیس شد. و بدینگونه نفوذ تصوف در خراسان و سرزمین‌های مجاور آن در فاصله قرنهای یازدهم و چهاردهم میلادی استوار گشت.

ویرانی وحشت انگیز خراسان بعد از هجوم سلجوقیان و اقوام غز و مغول و فشار و سنگینی ظلم و بیداد فاتحان صحرائشین سبب شد که نظر بدبینانه تصوف به زندگی و تبلیغ چشم پوشی از علایق دنیوی و اختیار فقر و غیره رایج شود. نفوذ تصوف در شعر دری در فاصله میان قرن‌های ۱۲-۱۵ معلوم تر از آن است که محتاج تذکر باشد. محقق شوروی پطروشفسکی از قول آکادمیسین کریمسی مینویسد:

«خصوصیت بارز تاریخ تصوف این است که تمام طرایق عمده صوفی گری در بحبوحه خونریزی های پدید آمد که خاص جنگ های داخلی دوران انقراض پادشاهی سلجوقیان و عهد پریشانی و درماندگی مردم در زیر سلطه مغولان بود.» (۱۲) ولی در عین حال این طریقه ها تصوف روز بروز به سوی انحطاط رفتند و به پرستش عده کثیر «اقطاب» و شیوخ زنده و مرده که به «درک حق» نایل آمده بودند پرداختند و زیارت مراقد و آثار ایشان سرگرم شدند. شعبه‌های درویشی و تصوف و خانقاها مرکز پرستش شیوخ و اولیا و طرایق گونه گون گشت. کار مریدی در نزد شیوخ بالا گرفت و این خود باعث شد که خانقاه های درویشان ثروت فراوان بهم بزنند و مسلمانان فیودال و امیران و ملوک و شهری‌ها، پول و کالا و جواهر و غلات و اراضی خود را وقف بر خانقاه ها کنند. و سلاطین نیز موقوفاتی به آنها اختصاص دهند و فرمانهای معافیت از خراج به نام آنها صادر کنند. (۱۳)

محیط اجتماعی قرنهای ۱۳-۱۴ میلادی (۷-۸ هـ) که طریقت‌های گوناگون تصوف از آن محیط، پیروان و مریدان فراوان بدست آورد، بسیار متشتت و ناجور بود. اکثر طریقه‌های تصوف با تبلیغ ترک علایق دنیوی و تزکیه نفس و امساک در استفاده از لذایذ دنیوی و عدم مقاومت در برابر ظلم و زور و صبر و شکیبائی و فرمانبرداری عامه خلق در برابر قدرتمندان و بیگانه‌ها و امتناع از هرگونه فعالیت اجتماعی، قدرت قشرهای بالائی ملوک‌الطوائف را استوار ساختند.

بدینگونه بی سبب نبوده که عده ئی از سران فیودال، حامی جدی طرایق درویشی یاد شده گشتند، چنانکه ملک قطب‌الدین سیستانی (۷۳۱-۷۴۷ هـ) روزانه ده خروار گوشت و سی خروار نان پخته از سر کار خاصه خود تهیه مینمود و همگی را بخورد درویش و ذهاد و اهل طرایق میکرد. (۱۴) معهذاً روحیه مخالفت آمیز عامه مردم و صدای اعتراض ایشان علیه یوغ تحمل ناکردنی دولت ایلخانان، در تعلیمات بعضی از شعب تصوف منعکس شد، و برخی از مجامع «اخوان الصفا» با صنوف پیشه‌وران مربوطه بوده‌اند و در تحت سازمان جمعیت «فتیان» (جوانمردان) برخی از صوفیان در خلال مواظ خویش زندگی تجملی و کسائی را که «مال حرام» میخوردند یعنی با ظلم و بهره کشی از بندگان خدا امرار معاش میکردند، تقبیح می نمودند.

بدیهی است که در این مورد افکار عرفانی در درجه دوم اهمیت قرار میگرفت و کاملاً تحت الشعاع تبلیغات و مواظ شیخ خلیفه و شاگرد او شیخ حسن جوری (یا جوزی) برضد دستگاه ظلم و زور مغولی تأثیر حتمی داشت. در چنین

اوضاع و احوالی بود که نارضائی و غلیان افکار قشرهای پائین مردم روستائی و شهری بحد اعلا رسیده بود و سرانجام در ولایت بیهق رفتار ناهنجار یک یا چند نفر ایلچی مغول سبب انفجار و طغیان عمومی مردم گردید، که به نهضت سربه داران خراسان شهرت یافت. (۱۵)

### خروج از دهکده باشتین آغاز شد :

مورخان که از خروج سربه داران خبر میدهند، در جزئیات اختلاف دارند ولی جملگی متفق الرایند که خروج از قریه باشتین از اعمال بیهق (نزدیک سبزوار) آغاز گشت. «مجمعل فصیحی» درباره واقعه دهکده باشتین مشروح تر از منابع دیگر و ظاهراً با نقل از مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی حکایت میکند و مینویسد که: پنج نفر ایلچی مغول در خانه حسین حمزه و حسن حمزه از مردم قریه باشتین منزل کردند و از ایشان شراب و شاهد طلبیدند و لجاج کردند و بی حرمتی نمودند. یکی از دو برادر قدری شراب آورد.

وقتی که ایلچیان مست شدند شاهد طلبیدند و کار فضیحت را بجای رساندند که عورات ایشان را خواستند. دو برادر گفتند دیگر تحمل این ننگ را نخواهیم کرد. بگذار سرما به دار برود. شمشیر از نیام برکشیدند و هر پنج تن مغول را کشتند و از خانه بیرون رفتند و گفتند ما «سربدار» می‌دهیم. (۱۶)

قیام بدین طریق آغاز گشت. در این هنگام عبدالرزاق فرزند خواجه فضل‌الله باشتینی یکی از مالکان آنجا وارد باشتین شد، و با ایلچی ایکه از جانب خواجه علاءالدین هندو (وزیر) برای بردن حسن حمزه و حسین حمزه آمده بود مصادف گشت. ایلچی اخیرالذکر تسلیمی آن دو شخص را طلب میکرد، تا بخاطر قتل ایلچیان مجازات شوند. عبدالرزاق که ارباب یا کدخدای قریه بود، گفت به خواجه بگو ایلچیان فضیحت کردند و مقتول گشتند. (۱۷)

وقتی که ایلچی این پاسخ را به علاءالدین هندو رسانید، وی درخشم شد و صد سپاهی فرستاد که آن دو نفر را نزد او بیاورند. اینان مجدداً به عبدالرزاق رجوع کردند، او تدارک حرب دید و مردم دیه را گردآورد (۱۸) و **شعار داد که اگر توفیق یابیم رفع ظلم ظالمان نمائیم والا سر خود را به دار خواهیم داد که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم** (۱۹) و از قریه خارج شد و با لشکریان مذکور جنگ کرده، آنان را مجبور به فرار نمود.

بگفته مورخان، گروهی از روستائیان جسور مسلح شده، عبدالرزاق را که بخاطر نیروی جسمانی و شجاعتش مشهور بود، به «سرداری» خویش برگزیدند و نام «سربداران» را اختیار کردند. مورخان این عنوان را چنین توجیه میکنند که: سربه داران فردای آنروز در بیرون قریه باشتین داری (ستون چوبی) نصب کردند و دستارها و طاقیه‌ها بردار کردند و تیر و سنگ بر آن میزدند و نام خود را سربه داران نهادند. (۲۰) ظاهراً «طاقیه‌ها» (کلاه‌ها) و دستارهایی که بردار کرده بودند، نشانه سرهای دشمنان بوده است.

پطروشفسکی، در منشاء نام سربداران یک روایت از شرفخان بدلیسی نویسنده قرن چهاردهم میلادی را نقل میکند که میگوید: عبدالرزاق «... جمعی از رنود و او باش سبزوار را بر سر خود جمع کرده، داری در سبزوار نصب نموده، گفت، هرکس که با ما اتفاق دارد، دستار خود را بجای سر از این می باید آویخت تا اخلاص و یک جهتی او بر عالم و عالمیان ظاهر گردد.» (۲۱)

در هر حال به گواهی اکثریت نزدیک باتفاق منابع موجود، قیام باشتین روز ۱۲ شعبان سنه ۷۳۷ هجری (۱۶ مارچ ۱۳۳۷م) وقوع یافت. (۲۲) علاء الدین محمد هندو وزیر خراسان، «یک هزار سوار مرد مسلح فرستاد تا دفع ایشان نماید» ولی روستائیان که عده شان به ۷۰۰ نفر میرسید، آنان را شکست دادند و منهزم ساختند. و سپس قیام کنندگان کار هندوی وزیر را نیز ساختند و او را که از فریومد به استرآباد نزد شیخعلی حاکم خراسان گریخته بود، دستگیر کرده کشتند. (۲۳)

**سربه داران** بگفته میرخواند، سراسر سبزوار بیهق را بدون آنکه با مقاومتی از جانب حاکم سبزوار روبرو کردند، گرفتند. سبزوار قلعه مستحکمی داشت که مرکز قیام کنندگان و پایتخت دولت نوزاد گشت. (۲۴)

### گامهای نخستین دولت سربداران :

سربه داران بزودی جوین، اسفراین، و جاگرم و بیارجند را مسخر کردند و عبدالرزاق بقول خواند میر «بر مسند حکومت تکیه زد و خطبه و سکه بنام خویش فرمود.» (۲۵) اما عبدالرزاق به مصداق قول معروف «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» خیلی زود با زندگی وداع کرد و بگفته دولت‌شاه، عبدالرزاق در ماه صفر سال ۷۳۸ هجری بعد از یک سال و دو ماه حکومت بدست برادر خویش وجیه‌الدین مسعود بقتل رسید. (۲۶)

بعد از مرگ عبدالرزاق، سربداران برهبری وجیه‌الدین مسعود لشکریان بزرگان صحرائشین مغول و ترک و سران فیودال محلی را که به مغولان پیوسته بودند، تار و مار کردند (۷۳۹-۷۴۵ = ۱۳۳۸-۱۳۴۴م). منابع موجود در ذکر شجاعت وجیه‌الدین مسعود غلو کرده، متفقاً مینویسند که وی با ۳۰۰۰ نفر از سربداران که ۱۰۰۰ نفر از ایشان سوار و

۲۰۰۰ پیاده بودند، در ظرف یکروز سه سپاه امیران ترک و مغول خراسان را که به هفتاد هزار سوار و پیاده بالغ میگشت شکست داد و منهزم ساخت. (۲۷)

شکی نیست که شرح این سه نبرد در یک روز با اغراق آمیخته است، ولی شکست دار و دسته امیران مغول و ترک که ارغونشاه جانی در رأس ایشان قرار داشت، حقیقتی است که یک واقعه تاریخی بعدی آنرا تأیید میکند و آن پیوستن سراسر خراسان غربی به کشور سربه داران است. سربه داران پیروز و سر بلند وارد نیشاپور گشتند، حدود قلمرو و سلطه سربه داران از مغرب به دامغان و از مشرق به جام و از شمال به خبوشان و از جنوب به ترشیز رسیده بود. یعنی ۵۰۰ کیلومتر طول و بیش از ۲۰۰ کیلومتر عرض داشت. (۲۸)

ابن بطوطه که در ببحوحه قیام سربه داران از خراسان بازدید کرده میگوید: نیشاپور و سرخس وزاوه وطوس وجام بدست سربداران است. (۲۹) و در انضباط و دسپلین سربه داران یادآور می شود که: «أئین عدالت چنان در قلمرو آنان (سربه داران) رونق داشت که اگر سکه های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک میریخت، تا صاحب آن پیدا نمیشد، کسی دست بسوی آن دراز نمیکرد.» (۳۰)

ظهیرالدین مرعشی میگوید: "... امیر مسعود در میان نوکران و اصحاب خود را همچون یکی از ایشان میداشت و در تصرف اموال خود را بر دیگران تفضیل نمی نهاد. با خلق طریقه صلاح و سداد و راستی میورزید، نوکران او به جان از او در نمی ماندند و به هر طرف که میرفت مظفر و منصور بود.» (۳۱)

در عهد مغول، سنگین ترین باری که بر دوش روستائیان قرار داشت، همانا زیادی سهم مالک فیودال بود که حتی پس از تجدید نظرو اصلاحی که دردوره غازان خان در آن بعمل آمد، در بسیاری نقاط از شصت درصدکل محصول کمتر نبود. وجیه الدین مسعود که به یاری روستائیان به قدرت رسیده بود، ناگزیر بود میزان خراج را که مبنای سهم مالک فیودال را تشکیل میداد، تنزل دهد. منابع موجود یاد آور می شوند که در عهد علی مؤید آخرین امیر سربداران «از رعایا ده سه به جنس گرفتی و بیک دینار دیگر تعرض نرسانیدی.» (۳۲)

به سخن دیگر خراج به سی فیصد محصول تنزل کرد و سایر عوارض که مطابق موازین شرع نبود لغو گردید. به ظن غالب این رویه هم از آغاز پیدایش دولت سربه داران در خراسان معمول گشته بود. گویا این خود یکی از مواد سیاست جناح میانه رو بوده است، حالانکه استقرار مساوات در حقوق و ثروت ادعای اصلی جناح افراطی نهضت مذکور را تشکیل میداد. (۳۳) جناح تندرو و افراطی سربه داران که مواظ و تبلیغات شیخ خلیفه و شاگرد او حسن جوری مقدمات پیدایش آنرا فراهم آورده بود، در عهد وجیه الدین مسعود سر و صورتی پیدا کرد. چیزی از پیروزی سربه داران بر ارغونشاه و امیران ترک و مغول خراسان نگذشت که وجیه الدین مسعود ناگزیر شد، شیخ حسن جوری را که محبوس بود به زور قوت آزاد کند. (۳۴)

مسعود میخواست از نفوذ شیخ حسن جوری در میان مردم به نفع خود استفاده کند و بنابراین در خطبه اول نام شیخ ذکر میشد و بعد نام وجیه الدین مسعود. وجیه الدین ظاهراً به شیخ احترام زیاد میکرد و گویا مرید او شد ولی بزودی بین آنها اختلافات نظر پیدا شد و در گرد هر یک عده بی از هواخواهان ایشان جمع شدند. بگفته حافظ ابرو «فی الجمله ان قوم (سربه داران) دو طایفه شدند، اتباع شیخ حسن را شیخیان خوانند و اتباع امیر مسعود را سربدار گویند.» (۳۵)

بدین طریق دو جریان در میان سربه داران پیدا شد، یکی اعتدالی و میانه رو یا سربه داران، و دیگری افراطی و تندرو یا "درویشی" و "شیخی". اختلاف داخلی سربداران از نظر دشمنان پوشیده نماند. طوغای تیمور آخرین ایلخان مغولی که میخواست از این اختلاف نفع ببرد، با سپاهی به نبرد سربداران برخاست ولی جز شکست قطعی نصیبی نداشت. سپاهیان ایلخان مذکور پراکنده شدند و خود وی هم منهزم بازگشت. (۳۶) تنها جنگ سربداران با ملک عزالدین کرت ملک هرات که از لحاظ آینده کار سربه داران اهمیت فراوان داشت، قدرت و نیروی طرفین را مشخص ساخت.

روز ۱۳ صفر سال ۷۴۳ هجری در دو فرسنگی زاوه بین طرفین متخاصم جنگی خونینی درگرفت. قوای سربه داران به ده هزار نفر و از ملک هرات به سی هزار نفر میرسید. هنگام نبرد نخست کفه پیروزی بسوی سربه داران متمایل شد ولی مرگ شیخ حسن جوری در جریان نبرد سبب وحشت و هراس سربداران گردید. صفوف ایشان برهم ریخت و شکسته و منهزم شدند. عده بی از ایشان به اسارت ملک هرات درآمدند و وی امر کرد که تمام اسیران را باستثنای ابن یمن شاعر، بقتل برسانند. گویا عده اسیران به ۴۰۰۰ نفر میرسید. (۳۷)

بگفته ابن بطوطه در آن ایام سمنانیان، یعنی امیر سمنان، نیز از سوی مغرب به سربداران حمله کردند و این خود پیروزی ملک هرات را آسانتر ساخت. (۳۸)

میرخواند صاحب روضه الصفا صریحاً میگوید که «در آن مصاف که ایشان (سربداران) را با ملک دست داد شیخ حسن باشارت مسعود و تیغ یکی از سربداران شهادت یافت.» (۳۹)

اکثر مؤرخان میگویند که سربه داران پیروز شده بودند، ولی مرگ نابه هنگام شیخ حسن موجب وحشت و بالنتیجه مایه هزیمت آنان گردید. سربه داران پس از این شکست دیگر نتوانستند در خراسان شرقی استوار گردند. و ناگزیر بودند

دایماً در مشرق متصرفات خویش از دشمن نیرومندی چون ملک هرات که از سلسله کرت بود، حساب ببرند. علاوه برین پس از مرگ شیخ حسن جوری، بین گروه میانه رو سربداران و گروه افراطی درویشان بر سر قدرت همواره تصادم هائی رخ میداد. و حکومت گاهی بدست فیودال‌های کوچک (یاگروه میانرو) وزمانی به دست گروه افراطی درویشان و شیوخ متصوفه که از پشتیبانی صادقانه پیشهوران و بینوایان شهری و روستائی برخوردار بودند، می‌افتاد و در عین حال حتی هنگامی که قدرت درکف فیودال‌های کوچک و یا روحانیون مقتدر با نفوذ قرار داشت، ایشان فقط به اتکای مردم، می‌توانستند برپا بایستند و قادر نبودند بدون گذشت های جدی به نفع عامه مردم از قبیل تقلیل کلی مالیات‌ها، ساده کردن دستگاه دولت، برقراری مساوات، در لباس زندگی درویشی (رئیس و مرئوس) امور را درست داشته باشند. پطروشفسکی که دولت سربداران را یک «دولت خودرو» میخواند، مینویسد: «در دولت سربداران نیروی نظامی از دستجات جنگی امیران و مالکان و نوکران ایشان مرکب نبود، بلکه از خرده مالکین و روستائیان آزاد تشکیل میگشت. سازمان دولتی کماکان سلطنتی بود، روستائیان علیه مالکین بد طینت مبارزه میکردند ولی حاضر بودند، سلطان نیک خصلت را بپذیرند. شریعت اسلامی را قطب مخالف یاسای منفور چنگیز میدانستند و کمال مقصود می‌پنداشتند. ولی دربار سلطنت در دولت‌های نوع سربداران، از زرق و برق و جلال و شکوه خویش محروم گشته بود و ناگزیر بود کسوت فروتنی «اخوان المسلمین» را بتن راست کند و با آنان در یک صف قرار گیرد.» (۴۰)

بدین ترتیب دولت سربداران در بحبوحه تجزیه فیودالی، مدت چند ده سال دوام کرد و سرانجام بدست دولت بزرگ تیموری در سال ۷۸۵ هـ = ۱۳۸۳ م از میان رفت.

#### زیرنویسها:

- ۱- ای. پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز، ج ۲ ص ۷۹۹
- ۲- ای، پطروشفسکی، نهضت سربداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۰
- ۳- نهضت سربداران خراسان ص ۳۱، سیفی ص ۷۴۵ ببعده
- ۴- نزهت القلوب، ص ۴۷
- ۵- سیفی، تاریخنامه هرات، طبع کلکته ۱۹۴۴، ص ۶۴۴، ۶۵۱، ۶۵۶، ۷۱۶، ۷۱۷ و ۷۶۹، روضات الجنات، بخش یکم ص ۴۹۰، ۴۶۸
- ۶- نهضت سربداران ص ۳۱ ببعده، روضات الجنات بخش یکم ص ۴۷۱
- ۸- سیفی هروی، تاریخنامه هرات، ص ۳۹۳
- ۹- نهضت سربداران خراسان، ص ۳۱ ببعده.
- ۱۰- تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۴۲۱ ببعده و نیز نهضت سربداران، ص ۳۲-۳۳
- ۱۱- ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۰۳
- ۱۲- کشاورزی و مناسبات ارضی، ج ۲، ص ۸۰۹
- ۱۳- ابن هندوشاه نخجوانی، دستور الکاتب، ج ۲، ص ۱۴۰ ببعده
- ۱۴- ملک شاه حسین کیانی، احیاءالملوک ص ۹۴، چاپ دکتور منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۴
- ۱۵- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی... ص ۸۱۰ ببعده
- \*- باشتین مرکز یکی از ۱۲ بلوک ولایت بیهق بوده که طبق تاریخ بیهق در قرن ۱۲ میلادی ۱۱ دهکده داشت.
- ۱۶- فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد خوافی (۷۷۷-۸۴۷ هـ)، مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرخ ۱۳۳۹ طبع مشهد.
- ۱۷- میرخواند، روضه‌الصفاء، چاپ رضاعلی هدایت، ص ۱۰۸۱ جلد پنجم
- ۱۸- پطروشفسکی همانجا، نهضت سربداران ص ۴۴-۵۰
- ۱۹- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲ ص ۲۷۸-۲۸۴
- ۲۰- حافظ ابرو، جغرافیا، بخش هرات، باهتمام و حواشی رضامایل هروی ۱۳۴۹، تهران
- ۲۱- نهضت سربداران، ص ۴۸
- ۲۲- نهضت سربداران ص ۴۹
- ۲۳- نهضت سربداران، ص ۴۹-۵۰
- ۲۴- نهضت سربداران، ص ۵۱-۵۲
- ۲۵- تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، ج ۲ ص ۱۷۸ ببعده
- ۲۶- دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعرا (ص ۲۷۹) میگوید، عبدالرزاق یک سال و دو ماه حکمرانی کرد.
- ۲۷- میرخواند، روضه‌الصفاء، ج ۵ ص ۱۰۸۳

- ۲۸- دولتشاه سمرقندی، ص ۲۸۰  
۲۹- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۶۵، ۳۹۱، ج ۳ ترجمه محمد علی موحد  
۳۰- همان اثر، ص ۶۶، ۳۹۰  
۳۱- تاریخ طبرستان، ص ۱۰۴  
۳۲- دولتشاه سمرقندی، ص ۲۸۷، نهضت سریداران، ص ۵۷  
۳۳- نهضت سریداران، ص ۵۷  
۳۴- نهضت سریداران، ص ۶۰  
۳۵- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران، ج ۲ ص ۸۰۰ ببعده و نیز نهضت سریداران خراسان ص ۱۰ ببعده  
۳۶- همان اثر، ص ۶۱-۶۳  
۳۷- همانجا، ص ۶۴  
۳۸- ابن بطوطه، ج ۳ ص ۶۸  
۳۹- میر خوانده، روضه الصفا، ص ۱۰۸۵  
۴۰- نهضت سریداران، ص ۶۴-۶۵